



در جهان بینی «مارکسیسم» منشاء حیات جامعه درادوار مختلف تحول جامعه جستجو نمود. عقلی جامعه، و ریشه افکار اجتماعی و نظریات از این جهت بیوسه بشر در نظامات مختلف با سیاسی، همان شرایط مادی جامعه است و شرایط افکار و نظریات گوناگون روبرو بوده است. در مادی جامعه آفرینشگر این افکار و نظریات آراست. نظام بردگی یکتو، افکار و نظریات بروز می کرده در فلسفه مارکس، طبیعت، و جامعه مادی درحالی که در نظام فئودالی آراء دیگر خودنمایی انسانی، به صورت مستقل و جدا از اندک و فکر می نمود در نظام سرمایه داری، نوع سوم خود ذهن انسان وجود دارند و در حقیقت عنصر نخست انسان می داند و اختلاف این آراء و افکار در در عالم تحقق بشمار می روند، در حالی که اندک ریشه بشر ندارد و آن اختلاف زربنا یعنی شرایط و فکر انمکاسی از جهان مادی اعم از طبیعت و جامعه مختلف زندگی مادی درادوار مختلف تحول جامعه است از اینجهت حیات فکری جامعه را، فرعی از است.

طبیعت و جامعه دانسته و آن را عنصر دوم می نامند. و به عبارت روشن تر، موجودیت مادی جامعه از نظر مارکسیسم اگر در دوره های مختلف تاریخ است که افکار و نظریات و آراء و افواخ سیاسی جامعه، افکار و نظریات مختلفی وجود داشته است، را تعیین می کند و می سازد. (۱)

باید ریشه این اختلاف را در شرایط زندگی مادی نهیجه این که افکار و عقاید، فلسفه و سیاست،

(۱) ماترالیسم دیالکتیک و ماترالیسم تاریخی استالین

پروشرایط مادی جامعه است و با تغییر شرایط و شکننده ای بر «تیز» خود وارد ساخته اید، و افکار مادی جامعه نظریات و افکار و عقاید مردم دستخوش و آراء فلسفی خود و از ارزش انداخته اید زیرا با دگرگونی می گردد، و نظریات جدیدتر و عقاید تمام اسراری که تاوید می خواهید برسانید که تازه تر جایگزین آن می شود.

معیشت اجتماعی است که اندک و طرز تفکرها را خلاصه آنکه در مراحل مختلف تحول جامعه، بوجود می آورد، و به آن کیفیت خاصی می بخشند شیوه و وسایل تولید، اساس همه چیز است. در مع الوصف خود شما در جامعه خویش، به یک رشته نظام «کمون» (فشار الفظفین) تحت یک نوع افکار و عقاید و نظریاتی دست یافته اید که زائده شیوه تولید وجود داشت. در نظام بردگی شیوه وضع اقتصادی و شرایط مادی جامعه نبوده و آن دیگری، و در نظام ارباب رعیتی، شیوه سومی عقاید و نظریات خود شما درباره جهان و رویناو و معیشت... و بارش دستگاههای تولید، جامعه زیربنای آن می باشد و همچنین تخصیص، قانون از مرحله ای به مرحله ای دیگر تحول یافته، و در خود را از ارزش انداخته اید گذشته بر این سوال نتیجه زندگی عقلی مردم و آراء و نظریات بر حسب می شود: چرا نظریات شما از تحت آن قانون کلی اینگونه تغییرها، تغییر می کند به تمیز دیگر، شرایط خارج شد، ولی نظریات دیگران «محکوم شرایط زندگی مادی، تعیین کننده نهائی شکل جامعه و مادی جامعه گردید؟ چه فرقی میان نظریات شما افکار و آراء و افواخ سیاسی و سایر چیزهای جامعه و دیگران وجود دارد؟

می باشد. و اگر بگوئید آری، و نظریات من نیز از این این است خلاصه نظر «مارکس» درباره روینای قانون مستثنی نیست، بلکه این نظریات انعکاس جامعه که بر اساس زیربنای نامرشد و سائل اقتصادی شرایط مادی جامعه و رشد دستگاههای تولیدی و استوار ساخته است. روابط اقتصادی است در این صورت مارکسیسم یا اکنون برمی گردیم و از خود «مارکس» سوال یک رشته بن بست های عجیبی روبرو می شود اینک توضیح این بن بستها:

آبامجموع نظریات شما درباره جهان و جامعه و درباره زیربنای جامعه و رویناهای آن، از آن «فلاکت مارکسیسم بدست خویش: جمیع عوامل نیروی محرک تاریخ و بالخصوص این هرگاه فرض این است که آراء و نظریات جهان-حمله ای که می گویند: موجودیت مادی جامعه یعنی جامعه شناسی و افکار مارکس درباره رویناها و شرایط زندگی مادی است که تعیین کننده نظریات و زیربنای جامعه موند شرایط جامعه و معیشت و آراء سیاسی و افکار و عقاید است، یکی از روینا- اجتماعی او بوده است به گونه ای که اگر شیوه هائی است که زائده شرایط زندگی مادی جامعه تولید دگرگون گردند، طرز تفکر و آراء و ادوریهای است که خود شما در آن زندگی می گردید پانته؟ او عوض شده و شکل دیگر خواهد گرفت، یعنی اگر بگوئید: نظریات من درباره جهان و جامعه بوج و باطل خواهد شد در این صورت چگونه وی و کلیه زیر بناها زائده وضع مادی، و انعکاس این چنین طرز تفکر، قلم اطلاق بر تمام افکرات شرایط زندگی نیست، در این صورت ضربت معکم «مخالف خود می کشد و آنها را باطل و بوج می خواند

در صورتی که نظریه‌های وی ، متزلزل و لرزان که وراثت گذشته است .

است و تاثیر شیوه تولید ، تغییر و عوض خواهد شد و با تغییر در دستگاههای تولید ، مارکسیسم و نظریاتی را مطرح کرده است که تا انقلابی رخ مویلت خود از دست می‌دهد و کهنه و ناشایسته نداده صحیح وارزشمند خواهد بود و پس از انقلاب و ارتجاس می‌گردد .

آیا تاسیسه است که ماریک چنین فرضیه متزلزل مارکسیسم آخرین نظریه نخواهد بود و لرزان که می‌رود عمده با دیگر شیون تولید در شی اصول مارکسیسم هرگز نمی‌توان نظریه جهت محور نابودی قرار گیرد ، نیکه کنیم ، و آخرین نظریه درجهان بی جامعه شناسی تمام روسایا را بخاطر این که مارکس می‌گوید است بلکه شی اصول وی باید در انتظار افکار زائیده شیوه تولید ، و شرایط مادی جامعه است و نظریات جدیدی بود که است به آن عالی تر و از دست بدهد ؟

ممكن است گفته شود مقصود از صحت هر پست شمرده می‌شود و نسخ معی می‌گردد . نظریه‌های جز صحت نسبی او (که مطلق وراثتی) ، مگر نه این است که مارکس می‌گوید : نیروی چرند دیگری نیست و مارکسیسم نیز بی این ادعائی تولید در حرکت و رشد دائمی است و هیچ چیز ثابت و ساقی نیست و در این حال هم چنانکه در نظام های پرده داری و فئودالیسم و سرمایه داری تکامل ایزار تولید با روابط تولید گشاده پنداری کند و حل تضاد موجب الهای روابط تولیدی و مستقیم پیدایش نظریات و فلسفه و افکار تازه ای می‌گردد همین در جامعه‌های سوسیالیستی و کمونیستی ، ایزار تولید سرعت رشد پنداری کند و شرایط مادی دیگر گوی می‌گردد ، خواهد نامتواء انسانی میان

رشد ایزار تولید و روابط اقتصادی پشیمی آید که مارکسیسم تازه حل و گشودن آن نخواهد بود بلکه به نظریه جدیدی نیازمند خواهد بود که با نظریه پیشین تضادگویی دارد در این خصوص که فلسفه‌های جانشین نسخه مارکسی خواهد بود و فلسفه وی منسوخ خواهد شد . حتی اگر کارگران و دهقانان به عنوان اکثریت مارکسیسم اکتفا کنند و نظریه فکری محافظه کارانه را بازی کنند باید آنان را از افکار ارتجاسی دور داشت تا مانع از تحول جامعه نگردد .

● مارکسیسم در محیط‌های کمونیستی فاقد ارزش است

می‌دانیم که مارکسیسم در یک مقطع از زمان بروز کرد که تضاد شدیدی میان نیروهای تولید و روابط تولیدی کنونی وجود آمده بود ، همین تضاد بود که با جنب افکار انقلابی در ذهن او پدید آورده و اصول مارکسیسم را برپایه کرد ، پایه اول خود وی ، این قوانین را کشف کرد در این صورت ، مارکسیسم ، در شرایط نقطه مقابل آن ، که حزب کارگر و طبقه انقلابی ، بورژوازی و سرمایه داری را از میان برداشته و سرکوب کرده و جامعه سوسیالیستی را بوجود آورده است ، فاقد ارزش بوده و کهنه و ارتجاسی ، و ناسف‌های خواهد بود



● ایران و اسلام (۶۰)
● داد و دهالیا

اسلام و ملیت !

اسلام به عنوان يك ایدئولوژی و ایمان واحد ، در عین اینکه وحدت خویش را حفظ کرد ، در داخل ملیت‌های گوناگون ، تنوع یافت و بدینگونه «وحدت مذهب» و تنوع ملیت‌ها را با هم جمع کرد .

ملیت و مذهب

حال باید دید این سه نظریه روی چه ملاکی بوجود آمده است . اینکه گروهی مذهب و ملیت را یکی دانسته‌اند این بدانجهت است که برخی از جامعه شناسان مذهب را تجلیات روح جمعی بینانته‌اند و در جامعه‌شناسی مذهبی ، مذاهب طوایف بدوی و مذاهب ابتدائی را مورد مطالعه و مقصد و اهل ساخت قومی و نژادی می‌شمارد . قرار داده‌اند .

گروه دیگر این دورا دو واقعیت جدا از هم میدانند که بی‌شک با هم قابل جمع نمی‌باشند ، کدولی در پارامذاهب بزرگ جهان صد می‌کند گروه سوم می‌گویند : ملیت و مذهب با زیرا مذاهب بزرگ دایمه ساورانه قومی و اینکه دو مؤلفه جدا از یکدیگر بشمار می‌آیند نژادی دارند مثلا بودا در هندوستان ظهور کرد و ملی از سوی دیگر چنان بهم در آمیخته‌اند که ولی در زادگاه خود رشد نکرد ولی در جامعه‌ها امکان تفکیک میان آن دو قابل تصور نیست . و نژادهای دیگر چون : چین ، کامبوج ، کره و